بازتاب مفهوم قرآنی صبر در آثار عطار نیشابوری

ابراهیم هادی[1]

دکتر عباس ماهیار[2]

چکیده

تصـــوف چیســـت؟ در صبـر آرمیدن طـمع از جـــمله‌ی عـــالم بـــریـــدن

(الهی نامه/ب ۲۸۳۴)

به علت نقش مهمی که صبر در تکامل معنوی و اجتماعی بشـــر بر عهده دارد خداوند در آیـــات متعددی از قرآن کریم درباره آن صحبت کرده و در اوضاع و احوال گوناگون فردی و اجتماعی بشر را به داشتن صبر فرا خوانده است.

بـــه نظر متصوفه صبر در عرفـــان و تصوف که دریافتی عمیق و ژرف از احکام الهی قرآن اســـت بسیار مهم شـــمرده می شـــود و در ادبیات عرفانی بازتاب وســـیع و گسترده‌ای داشته اســـت. وی در این منظومه‌ها اســـرار سیر و سلوک را در قالب رمز و نماد و گاهی حکایات و تمثیل‌های متعدد بیان کرده است.

در بینش عطار صبر در ســـیر و ســـلوک نقش بنیادی و اساسی را بر عهده دارد و با شکوفا کـــردن نیروها و قدرت‌های الهی نهفته در روح موجب می شـــود که انسان از تنگنای هستی محدود خود رها شود و به هستی نامحدود و مطلق پیوند بخورد.

در این مقاله ســـعی نگارنده بر آن اســـت که با استناد به آثار برجسته عطار از جمله دیوان اشـــعار، منطق الطیر، الهی نامه اسرارنامه، مصیبت نامه و مختارنامه اهمیت و نقش صبر را در سیر الی اللّه از دید این عارف بزرگ بیان کند.

واژه های کلیدی: صبر، طلب، عشق، فقر، تجلّی.

---

۱ – دانش آموخته‌ی دوره دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران

۲ – استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۵۱ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۵۳ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۵۵ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۵۷ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۵۹ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۶۱ ◇◇◇

صبر و مقام عشق

در بینش عطار عشق یعنی سوز و گداز، یعنی اشک و آه یعنی درد و رنج، فراق و هجران کشـیدن و صبر کردن بر آن.عطار معتقد است اشک ریختن در هجران و فراق معشوق و صبر بر آن موجب تعالی و کمال عشق می شود و همانند ابری به گل عشق طراوت و زیبایی می بخشد و بستان دل عاشق را سرسبز و شکوفا می کند.

علاج عـشق اشـک و صـبر بـاید　　گـل ار چـه تازه باشد ابر باید
خوشی عاشقان از اشک و صبر است　　همه سرسبزی بستان ز ابر است
اگر عاشـق نمانـدی در جـدایی　　نبودی عشـق را هـرگز روایی
اگـر معـشوق آسـان دسـت دادی　　کـجا این لـذت پیوست دادی
اگـر در عشـق نبـود انتـظاری　　نمـاند رونـق معشـوق باری
دمـی در انتـظـار همـدم دل　　بسی خوش تر بود از ملک حاصل

(اسرار نامه/ب ۵۹۶-۵۹۱)

عطار در منطق الطیر در قالب داسـتانهای متعدد و گوناگون از جمله داسـتان ایاز و محمود و مرد مفلس و گدایی که عاشـق ایاز شـده بود نظریات و اندیشه های خود را درباره عشـق بیان می کند. در این داستان سـلطان محمود از مرد مفلس می پرسد، چگونه ادعای هم پیالگی با مرا داری؟ مرد مفلس می گوید: ساز و برگ وصال داشتن و لذت وصال معشـوق را چشیدن شـرط عشق نیست، بلکه افلاس و تهیدستی نشانه عشق اسـت همانند گوی به دنبال معشوق دویدن و سرگردان بودن نمک عشق است و به آن شـور و حال می بخشـد.عطار در این داستان از زبان مرد مفلس می گوید:مرد عشـق کسی است که در هجران باشـد و بتواند بر درد و رنج هجران و فراق معشوق صبر و پایداری کند.

رنـد گفتـش گر گدا گویـی ام　　عشـقبازی را ز تو کمـتر نی ام

۲۶۳ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۶۵ ◇◇◇

انگشت زن فنای خود شو و انگشت نمای مرد و زن باشد

(دیوان اشعار/ص ۳۴۷)

یار اگر سوزد و گر سازد رواست عاشقان را این و آن یکسان بود

در طریق عاشقان خون ریختن با حیات جاودان یکسان بود

(همان، ص ۲۶۱)

در مصاع دوم خون ریختن یعنی شهادت یا فناء فی اللّه و حیات جاودان رسیدن به مقام بقای بعد از فنا است.

به طور کلی در فرهنگ اصطلاحات اشعار عطار انا الحق یعنی فنا شدن و بردار شدن یعنی شهادت که رسیدن به عالی ترین مرتبه مقام فناء فی اللّه است.

یا برو از حلقه مردان دین در میان حلقه کفار شو

یا منادی کن انا الحق در جهان چون اناالحق گفته شد بر دار شو

(همان/ص ۵۷۰)

از مطالبی که گفته شد به این نتیجه می رسیم که در بینش عطار صبر در عشق یعنی مردن در راه معشوق، یعنی حماسه، یعنی فناء فی اللّه، یعنی شهادت.

به دلیل همین بینش عارفانه و عشق به شهادت بود که عطار همانند مقتدای خودنجم الدین کبری قهرمانانه در مقابل بلای خانمانسوز کفار مغول پایداری و استقامت کرد تا به شهادت رسید و با شهادت خود فنای در حق شدن را، صبر در عشق را، و حماسه را معنی کرد.نجم الدین کبری در جواب خان مغول که به او پیغام فرستاد ما را با شما و مریدان شما کار نیست لطف بفرمایید از شهر خارج شوید تا مبادا نادانسته امری واقع شود گفت:«اگر شما رابا ما کار نیست ما را با شما هست چون شما را به دعا خواسته ایم و سبب این بلا دعای ما گشته موافقت ضرورت است از روی مروت و فتوت، ما دولت غزاوت و شهادت از شما خواهیم و شما دولت اسلام از ما

۲۶۷ ◇◇◇

عطار نیز همانند دیگر عرفا صبر از معشـــوق را ســـخت ترین نوع صبر می داند و معتقد اســـت عاشق بدون معشـــوق نمی تواند صبر و قرار داشته باشد وی در مصیبت نامه حکایت ذیل را که در بیشتر کتب صوفیه نقل شده و به رشته نظم آورده است که خلاصه آن چنین است: پادشاهی از بالای قصر خود می بیند که پسری جوان پیری را کتک می زند از او می پرســـد:چرا این پیر را می زنی؟ پسر می گوید: او ادعای عشـــق مرا دارد ولی سه روز است از دیدن من صبر کرده و مرا ندیده است.شاه به جوان می گوید:پس باید او را بیشـــتر بزنی و به عذاب و شکنجه گرفتار کنی چون عاشق صادق هرگز نمی تواند از معشوق خود صبر کند و او را نبیند.

شـــاه گفـــتا زین بتر بایـد زدن　　هر دم از نـــوعی دگر باید زدن
صبر از معشوق چون عاشق کند　　کـــی تواند کـرد تا اکـــنون کند
هر که بی معشوق می گیرد قرار　　کی توان بر ضرب کردن اختصار

(مصیبت نامه/ص ۲۶۱)

عطار صبر از معشوق را بدتر از کافری و گناهی نابخشودنی به حساب آورده است.

نه غیر تو را با تو اثر می بـــینم　　نه غیر تو من هیچ دگر می بینم
هر لحظه مرا به صبر می فرمایی　　صبر از تو ز کافری بتر می بینم

(مختار نامه/ص ۲۲۰)

دعوی صبر چون کنم که مـرا　　صبر کفر است یک زمان از تو

(دیوان اشعار/ص ۵۵۴)

عطار گاهی صبر از معشوق را کاری غیر ممکن می داند.

گویی ام صبر کن چه می گویی　　از تو خود صبر چون توان کردن

(همان، ص ۵۳۰)

بی لب تو دل نداشت صبر زمانی　　جان به لب از حلق ناگزیر برآورد

(همان، ص ۱۶۸)

۲۶۹ ◇◇◇

صبر در مقابل تجلی معشـــوق کاری غیر ممکن اســـت چون وقتی خداوند تجلی کند عاشـــق به کلی از هستی خود فانی می شـــود و در حالت فنا و بی خویشـــتنی اراده و اختیار و عقل معزول می شود، بنابراین صبر صحنه دل و روح عارف را ترک می کند و جای خود را به ناشکیبایی و بی قراری می دهد.

عطار دراین باره گوید:

دوش آمد و صبر از دل درویشم رفت　　آرام زعـقـل حـکمـت اندیشـــم رفـــت
چون حیرت من بدید یک دم بنشست　　در خواب خوشم کرد و خوش از پیشم رفت

(مختار نامه/ص ۲۵۳)

و همچنین عطار گوید:

از پس پـرده دل دوش بـــدیدم رخ یار　　شدم از دست و برفت از دل من صبر و قرار
کار من شد چو سر زلف سیاهش درهم　　حـال من گـشت چو خال رخ او تیره و تار
گفتم ای جان شدم از نرگس مست تو خراب　　گفـــت در شهر کسی نیست ز دستم هشیار

(دیوان اشعار/ص ۳۱۷)

مسـت گـــشتم از تو گفتی صـبر کن　　صـــبر کـــردن کـــار هـــشیاری بـــود

(دیوان اشعار، ص ۲۶۵)

چو ترک سیمبرم صبحدم ز خواب درآمد　　مـرا ز خـواب برانگیخـــت و با شراب درآمد
به صد شتاب برون رفت عقل جامه به دندان　　چو دید دیده که آن بت به صـد شـتاب درآمد
چـو زلف او دل پرتاب من ببرد به غارت　　ز زلـف او به دل مـن هـزار تـــاب درآمـــد
خراب گشتم و بیخود اگر چه باده نخوردم　　چـو ترک من ز سـر بیـــخودی خراب درآمد

(همان/ص ۲۲۶)

۲۷۱ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۷۳ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲۷۵ ◇◇◇